

تصحیح لباب الالباب

مقدمه

هر چند کتب مؤلفه این عصر بنام ادب و علم و فلسفه و تاریخ در ایران قابل انتقاد نیست بلکه شایسته همان تقریبات خاضعانه است که از طرف هم کاران مؤلف در اول و آخر کتاب و در جرائد نگاشته میشود.

زیرا بر خلاف معمول عالم و حقیقت در این اواخر کتب علمی و فلسفی و تاریخی را کسانی تألیف میکنند که بکلی از آن علم یا فلسفه بی بهره اند. یعنی کتب دیگران را برداشته و بدون پی بردن بمعانی الفاظ و عبارات راسخ کرده در صورت صحیح بشکل غلط در آورده بنام خود انتشار میدهند.

ولی باین وصف اگر تألیف یا تعلق و حاشیه دیده شد که نگارنده آن محض ابراز علم و هنر خویش بمؤلفین و علمای بزرگ باستان توهین کرده است و بایستی بنام حفظ مقام علما و پاس احترام علم و فضل بدست انتقاد پرده از روی کار برداشت برای آنکه (معلوم شود که در چه کاریم همه).

چندی قبل کتاب لباب الالباب تألیف محمد عوفی که مقام فضل و ادب وی بر او لبی الالباب پوشیده نیست مرا بدست افتاد در تعلیقات و خواهی میرزا محمد خان قزوینی بر جلد اول کتاب چندانکه نظر کردم غیر از اشتباه و غلط چیزی نیافتم و چون آن اغلاط و اشتباهات علاوه بر اغراء بجهل فارغین نسبت بمقام ارجمند کتاب لباب الالباب و مؤلف دانشمندان توهین آمیز بود ناگزیر در ملامت رفع اشتباه بر آمدم هر چند انتقاد از مؤلفین عصر حاضر خالی از زحمت نیست چنانکه بجهرم انتقاد یک مقاله ادبی که چهار سال قبل در یک روزنامه درج شده بود هنوز

صاحب مقاله با جریده از هیچ گونه ضدیت و خصومت با مجله ارمغان فروگذار نمیکند. لکن در مقام توهین باساتید باستان تحمل هر گونه زحمت و دشمنی سهل است و اینک يك بیک اغلاط و اشتباهات آقای قزوینی را شرح داده و خواهش مندم کسانی که دارای نسخه کتاب لباب الالباب چاپ (برون) هستند بدقت مراجعه و مطالعه کرده و در حاشیه تعلیقات و مقدمه خلاصه مطالب را یاد داشت کنند.

انتقادات ما فقط در قسمت های ادبی است و در قسمت های تاریخی بواسطه نبودن وسائل و کثرت مشاغل مداخله نخواهیم کرد.

(۱)

در مقدمه کتاب صفحه (ط) قزوینی مینگارد: (لباب الالباب اگر چه در ترجمه احوال شعراء غالباً معلوماتی مفید بدست نمیدهد و مخصوصاً سته و فوات را که اهم مواضع تراجم رجال است در اکثر اوقات جهلا او غفله ذکر نمیکند و هم واحد او استعمال استعارات سمج و تشبیهات بارد و تسبیحات مکلف ثقیل و جناسات متصنع مستکره است که از وراء آنها هیچ معنی بیچنگ خواننده نمی آید و نیز منتخباتی که از اشعار شعراء میدهد بسیاری از اوقات اشعار متوسط بلکه اشعار ردی ایشانست انسانست بطوری که از روی این منتخبات نمیتوان سبک و اسلوب شاعر پی برد)

قزوینی میگوید که عوفی اشعار ردی و متوسط را نقل کرده و از این منتخبات نمیتوان سبک شاعر برد. انصاف را از قزوینی باید پرسید که از کجا معلوم شد عوفی اشعار پست را انتخاب کرده؟ زیرا دیوان شاعر در دست هیچکس نیست و اگر دیوان شعرای گمنام شما را در دست است از همانجا سبک شاعر را پیدا کنید و به منتخبات عوفی کاری نداشته باشید. نامی خواهیم عبارات و الفاظ قزوینی را انتقاد کنیم و گرنه از اول کتاب جمله جمله و حرف و حرف باید شروع کرد اما چون عوفی را از حیث الفاظ و عبارات در این مقام مورد توهین قرار داده ناگزیر بدین قسمت را در مقام انتقاد الفاظ بر آمدیم میگوید: «استعارات سمج

و تشبیهات بار دو تسجیعات متکلف ثقیل و خبسات متصنع مستکره که از ورای آنها الخ «

در این جمله علاوه بر ایرادات وارده لفظیه گوئی اصلا هیچ معنی منظور نبوده و فقط يك سلسله الفاظ مفرده عربیه و حشیه در زبان فارسی را با یکدیگر ترکیب کرده است. ثقالت باصطلاح علمای معانی بیان در کلمه عبارت است در تنافر حروف و در کلام عبارت از تنافر کلمات و اتصاف تسجیم بتقیل ایدا معنائی ندارد و اگر مقصود از ثقالت معنای لغوی است و وزن کردن تسجیم با ترازو باشد فلا مشاحه فی الاصطلاح. همچنین (خبسات متصنع مستکره) هیچ معنی ندارد زیرا جناس البته صنعت است و از صنایع لفظیه در علم بدیع بشمار آمده پس متصنع بودن لازمه جناس است نه عیب و نقص که منظور قزوینی است. و نیز کراهت سجع و مستکره که محل فصاحت است و در کتب معانی بیان عنوان دارد صفت کلمه است نه صفت جناس. و جناس مستکره ترکیب جدیدی است خالی از معنی.

از سایر معایب لفظیه و ترکیبیه این عبارت از قبیل اینکه میگوید «از و راء آنها الخ» و «منتخباتی که از اشعار شعراء میدهد» که همه از سبک نگارش و آئین ادب دور است چشم پوشیده و توهین قزوینی را بعوفی باین بیت خواجه جواب میدهیم

چه بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه دلبر! خطا اینجاست

(۴)

در صفحه مقدمه صفحه (ی) قزوینی مینگارد :

« ماقط چیزی را که مناسب میدانیم در اینجناظر قراء را بدان جلب نمائیم این يك اسلوب غریب است که در (جوامع الحکایات) و (المعجم فی معاییر اشعار المعجم) که آنها نیز مقارن بکدیگر تالیف شده اند بسیار مستعمل است ولی اکنون بکلی مهجور است. و ان این

است که هر گاه فعلی معطوف باشد بر فعل دیگر و معطوف علیه متکلم
 واحده یا متکلم مع الفیر یا مفرد مخاطب یا جمع مخاطب یا جمع مفایب
 باشد غالباً معطوف را اگر چه فاعلش یا معطوف علیه در معنی یکی است
 در لفظ بصورت مفرد مفایب می آورند و اینک چند مثال عطف مفایب
 بر متکلم واحده

سبزه بر چشمه یا قوت لب دیدم و گفت

این چه نوباره حسن است بدین زیبایی

ص ۱۵۸ یعنی گفتم

از پای در قدام و از دست شد که چشم

روزی ندید از تو مراعات سرسری

ص ۱۸۶ یعنی شدم. « چند مثال دیگر هم بنظرم و نثر می آورد

که ذکر آنها موجب تطویل است.

از مراجعه بامثله نظم و نثری که در اینجا ذکر شده معلوم میگردد
 که قزوینی يك خلاف قاعده در این امثله حس کرده ولی نتوانسته
 استخراج کند که برخلاف کدام يك از قوانین نحو و صرف فارسی
 رفتار شده است. و بایستی چنین گفته باشد: هر گاه دو ضمیر که مرجع
 هر دو یکی است بهلوی هم واقع شوند حذف ضمیر ثانی را بقرینه
 ضمیر اول بعضی از قسما جایز شمرده و استعمال کرده اند

بدلیل امثله که ذکر شده.

این قاعده در فرهنگ‌های فارسی هم عنوان دارد چنانچه مؤلف
 برهان قاطع در مقدمه کتاب برهان ذیل فائده پنجم در مبحث ضمیر
 میم چنین می‌نگارد: « و گاهی این میم را محذوف سازند بقرینه میم ضمیری
 که در عبارات سابقه گفته میشود همچو - القصه باز گشتم و آمد بخانه
 زود - یعنی باز گشتم و آمدم انتهی »

نیز مؤلف فرهنگ جهانگیری در همین باب چنین گوید:

« و گاهی این میم را محذوف سازند بقرینه میمینی که در عبارات

سابق مذکور شده باشد. حکیم اتوری نظم نموده

القصه باز گشتم و آمد بخانه زود در باز کرد و باز بست از پس استوار

شیخ سعدی گفته

گفتم که گلی بچینم از باغ گل دیدم و مست شد بیونی

انتهی

پس از این بیان بر همه کس معلوم است که عبارات قزوینی که میگوید: « هر گاه فعلی معطوف باشد بر فعل دیگری و معطوف علیه متکلم و جمله الخ » با این مقام هیچ مناسبت ندارد زیرا عطف هر فعلی بر فعل دیگری که در حقیقت عطف جمله مرجمه است جایز است مخصوصاً این عبارت: « غالباً معطوف را اگر چه فاعلش یا معطوف علیه در معنی یکی است الخ » بکلی غلط و مباین با مقام و مقصود است

(۳)

در صفحه (۲۸۹) که آغاز تعلیقات قزوینی است چنین مینگارد: « ص ۱ س ۱۰۰ شگفتن ، اصح و مشهور با کاف عربی است و در این کتاب غالباً با گاف فارسی نوشته شده . » مقصود از این عبارت هم معلوم نیست . زیرا در نسخ قدیمی خطی لباب الالباب مطابق معمول قدیم کاف عربی و گاف فارسی در نگارش با هم تفاوت نداشته نسخه چاپی را هم قزوینی خودش تصحیح کرده است چنانچه در مقدمه کتاب در صفحه (د) این عبارت مضحك را مینویسد « و پرفسر برون امر!؟ تصحیح نمونههای جلد اولی این کتاب را غیر از سه جزء اول بعهده بنده محول فرمودند! »

پس اگر برون در استنساخ اشتباه کرده بایستی ایشان تصحیح کرده باشند و نیز لازمه عبارت اصح و مشهور قزوینی این است که شگفتن با گاف فارسی بمعنی باز شدن غنچه و شگوفه صحیح و غیر مستعمل است چنانچه از مرجمه بکتاب فرهنگ و عرف عام و خاص معلوم و مبرهن میگردد

(۴)

در صفحه (۲۸۹) نیز س ۱۸ باران ابدار ، این ترکیب باید غلط باشد .

عین عبارت عوفی در صفحه اول سطر هجدهم این است « گل لعل چون باران ابدار از اثر خورشید قدرت جبار در معدن زمین منعقد گشته »

کلمه ابدار صفت گل لعل است نه صفت باران و معنی عبارت مجعلا این است : « گل لعل ابدار بمانند باران » و این بهترین تشبیه است چنانچه شاعر گوید

گوش بر باغ روی چون لاله در گوش ابدار چون زاله
ولی قزوینی چون ابدار را صفت باران گرفته حکم بخلط
بودن عبارت داده است . در صورتیکه اگر صفت باران هم باشد
غلط نخواهد بود چنانچه دریای آب و کوه سنک و برق آتشین و پارسال
گذشته در فارسی و (آلهین اثین - و امس الدابر - و لا طائر
یطیر بجاتحیه) در عربی غلط نیست و صحیح بلکه فصیح است و
در قرآن هم آمده و فائده اینگونه اوصاف را علمای معانی بیان ایضاح
و تفسیر گفته اند . و هرگاه مقام مقتضی ایضاح و تفسیر باشد ترك
اینگونه اوصاف مخل فصاحت خواهد بود (بقیه دارد)
وحید

تصحیح خیلی لازم

سطر نهم از صفحه ۲۴۸ مقاله عادات و رسوم حضرت استاد
آقای سرتیب عبدالرزاق خان مهندس مدظله باید اینطور قرائت شود
(بالای سر در آن شکل شیری که سر آن یانسان شبیه بود)

